

# اتوماسیون، کار و رهایی: یک چشم‌انداز مارکسیستی

گابریله ریپاچی

ترجمه‌ی ساسان صدقی‌نیا



نقاشی از پل سینیاک، تاریخ نقاشی ۱۸۹۴-۱۸۹۶

## مقدمه

کار نه تنها وسیله‌ای برای امرار معاش بلکه همواره یکی از عناصر بنیادی در سازمان‌دهی جوامع انسانی و به‌منزله‌ی ابزاری برای تعریف هویت شخصی و جمعی بوده است. با این حال، مفهوم و نقش کار در طول تاریخ دستخوش تحولات اساسی شده است. در جوامع باستانی، کار مترادف با بندگی، اطاعت و فعالیتی مختص بردگان و طبقات پایین‌تر بود، در حالی که آزادی و تحقق اهداف شخصی با زمان آزاد و اوقات فراغتی که به تفکر، خلاقیت و مشارکت در زندگی عمومی اختصاص داشت، مرتبط بود. در یونان و روم باستان، کار تحقیر و با منزلت شهروندی ناسازگار تلقی می‌شد.

با ظهور تولید کارگاهی و سرمایه‌داری صنعتی، کار دستخوش ارزیابی مجدد، عمیق و از فعالیتی ضروری اما تحقیرآمیز، به یک ارزش ذاتی تبدیل شد که به‌مثابه‌ی وظیفه‌ای اخلاقی و ابزار تحقق اهداف شخصی ترویج می‌شد. این تغییر به‌طور خودبه‌خودی رخ نداد بلکه نتیجه‌ی قرن‌ها خشونت، اجبار و تحمیل فرهنگی بود. اصلاحات پروتستانی با چهره‌هایی مانند مارتین لوتر، نقشی حیاتی در این تحول ایفا کرد چرا که کار را همچون فراخوان الهی و تقدیر انسان در دنیا می‌ستود. سرمایه‌داری صنعتی این دیدگاه را بیشتر تقویت کرد و کار را نه تنها به یک تعهد اقتصادی بلکه به یک الزام اجتماعی و فرهنگی تبدیل کرد. امروزه با انقلاب جدیدی روبرو هستیم: ظهور اتوماسیون و فناوری‌های پیشرفته، نوید بازتعریف رابطه‌ی انسان و کار را می‌دهند. معرفی ماشین‌های هوشمند و سیستم‌های خودکار نیاز به کار انسانی در فرایندهای تولید را کاهش می‌دهد و پرسش‌های عمیقی را در مورد آینده‌ی کار و نقشی که باید در زندگی ما ایفا کند، مطرح می‌کند. اگر از یک سو اتوماسیون، امکان‌هایی بشریت از مشقت‌های روزمره را فراهم می‌کند، از سوی دیگر خطر تشدید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را به همراه دارد به‌ویژه این که در بستر سرمایه‌داری، سود و انباشت ثروت، اهداف اصلی هستند.

این مقاله پیامدهای این تحول را بررسی و کار را به‌عنوان یک ساختار تاریخی و اخلاقیاتی تحلیل می‌کند. در ادامه چشم‌اندازهای ارائه شده توسط اتوماسیون با تمرکز ویژه بر پاسخ‌های مارکسیستی و مفهوم کمونیسم خودکار ارزیابی می‌شود. در واقع، نظریه‌ی مارکسیستی، ابزارهای انتقادی بنیادی برای درک پویایی‌های استثمار و از

خودبیگانگی که ویژگی کار در نظام سرمایه‌داری است و همچنین برای تخیل بدیل‌های ممکن بر اساس عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی، ارائه می‌دهد.

مسئله‌ی محوری که به آن خواهیم پرداخت این است که آیا اتوماسیون واقعاً می‌تواند ابزار رهایی باشد یا این که محکوم است در نظام سرمایه‌داری به ابزار دیگری برای استثمار و نابرابری تبدیل شود. خطر این است که از اتوماسیون به جای کاهش میزان کار و بهبود کیفیت زندگی، برای افزایش سود نخبگان اقتصادی استفاده شود و میلیون‌ها نفر بیکار یا در مشاغل ناپایدار و کم‌درآمد مشغول به کار شوند. از طریق تحلیل نظریه‌های تاریخی و تجربه‌های عینی مانند پروژه‌ی «سایبرسین» در شیلی در زمان دولت سالوادور آلنده، تلاش خواهیم کرد مسیری به سوی جامعه‌ای ترسیم کنیم که در آن فناوری به جای سود در خدمت بشریت باشد. در این مقاله بررسی می‌کنم که چگونه اتوماسیون می‌تواند در یک مدل اقتصادی و اجتماعی ادغام شود که بازتوزیع ثروت، کاهش زمان کار و دسترسی همگانی به مزایای فناوری را اشاعه دهد. هدف، تخیل آینده‌ای است که در آن کار دیگر نه یک نفرین بلکه یک انتخاب باشد و در نهایت آزادی فردی و جمعی به لطف ظرفیت ارائه شده توسط نوآوری‌های فناورانه به‌طور کامل محقق شود.

## کار همچون ساختار اخلاقیاتی و تاریخی

مفهوم کار در طول تاریخ تحول قابل توجهی را تجربه کرده است و از وضعیتی توأم با تحقیر و حاشیه‌نشینی به یک ارزش محوری در جامعه‌ی مدرن تبدیل شده است. در جوامع باستانی، کار به دلیل ارتباطش با نیاز، زحمت و بردگی، تحقیر می‌شد. در یونان و روم، کار دستی فعالیتی پست دیده می‌شد که با آزادی و شهروندی ناسازگار بود. واژه‌ی یونانی *ponos* به تلاش، زحمت و رنج اشاره داشت در حالی که واژه‌ی لاتین *labor* درد و ستم را تداعی می‌کرد. در مقابل *Otium* بیانگر اوقات فراغتی بود که به خلاقیت، تفکر و مشارکت در زندگی عمومی اختصاص داشت.<sup>۱</sup>

واژه‌ی *Arbeit* در زبان آلمانی لایه‌ی معنایی دیگری را به این دیدگاه تاریخی از کار، اضافه می‌کند.<sup>۲</sup> احتمالاً این واژه از یک فعل ژرمنی ناپدید شده تشکیل شده است

که معنی «یتیم بودن یا کودکی که به کار جسمانی سخت گماشته می‌شود» را داشته، فعلی که خود از واژه‌ی هند و اروپایی **Orbhos** به معنی یتیم، مشتق شده است. تا زبان آلمانی والای مدرن، **Arbeit**<sup>۳</sup> به معنای درد، شکنجه و فعالیت ناشایست بود. در زبان‌های رومی، ارتباط کار به مفهیمی مانند رنج، مشقت و تلاش، وضوح بیشتری دارد. واژگانی مانند **travail** در فرانسوی، **trabajo** در اسپانیایی و **trabalho** در پرتغالی از واژه‌ی لاتین **tripalium** مشتق شده‌اند که ابزاری سه‌شاخه برای شکنجه‌ی بردگان بود. این ریشه‌شناسی زبانی و فرهنگی تأکید می‌کند که چگونه کار با شیوه‌های ستم و درد مرتبط بوده است. تحقیر کارِ دستی محدود به اروپای باستان نبود: تراکیان،<sup>۴</sup> لیدیایی‌ها،<sup>۵</sup> ایرانی‌ها و هندی‌ها نیز دیدگاه مشابهی داشتند. در این جوامع، کارِ نمادِ بارز تسلیم شدن به نیازها تلقی می‌شد اما در مقابل، آزادی، محصولِ استقلال از کارِ اجباری بود. با این حال، تقلیل بی‌ارزش‌انگاری کار همچون بازتابِ صرف یک دیدگاه سلسله‌مراتبی از جامعه یا نتیجه‌ی «آسایش» تضمین شده توسط وجود بردگان، ساده‌انگارانه خواهد بود. در واقع، این امر مفهومی بسیار عمیق‌تر را بیان می‌کند: آزادی - مانند برابری - نمی‌تواند در قلمرویِ ضرورت مادی وجود داشته باشد. آزادیِ واقعی تنها در رهایی از این وضعیت محقق می‌شود، با رها شدن از محدودیت‌های قلمرویِ اقتصادی و کشف مجدد ارزش ابعاد انسانی، اجتماعی و فرهنگی وجود. در دوران تولیدِ کارگاهی، کار از یک فعالیت صرفاً ضروری به یک ارزشِ ذاتی، یک وظیفه‌ی اخلاقیاتی و ابزاری برای تحقق اهداف شخصی تبدیل شد. این تغییر نیازمند قرن‌ها خشونت و اجبار بود تا کار همچون تعهدی جهان‌شمول تحمیل شود. اصلاحات پروتستانی نقشی حیاتی در این تحول ایفا کرد. مارتین لوتر کار را همچون فراخوان الهی و تقدیر انسان در دنیا می‌ستود. لوتر می‌نویسد: «انسان برای کار کردن متولد شده است همان‌طور که پرنده برای پرواز». جان کالوین این دیدگاه را یک گام فراتر بُرد و موفقیت در کار را نشانه‌ای از لطف و عنایت الهی دانست. با این حال، ستایش از کار به‌عنوان یک ارزش اخلاقیاتی، واقعیت از خودبیگانگی و استثمار را پنهان می‌کند. سرمایه‌داری، کار را نه تنها به یک ضرورت اقتصادی بلکه به یک تعهد اجتماعی تبدیل کرده و دیدگاهی را تحمیل می‌کند که در آن هویت شخصی

اتوماسیون، کار و رهایی: یک چشم‌انداز مارکسیستی

به شدت وابسته به بهره‌وری است. اگرچه در طول قرن‌ها بازتعریفی از مفهوم کار صورت گرفته و به یک ارزش مثبت تبدیل شده است، اما معنای اصلی آن همچنان در شرایط استثمار و ازخودبیگانگی به‌عنوان ویژگی کارِ معاصر، محفوظ مانده است.

بنابراین، تاریخ مدرنیته، تاریخ تحمیل کار است که ردپای طولانی از ویرانی و دهشت را در سراسر سیاره‌ی زمین برجای گذاشته است. تحقیقات مردم‌نگاری متعددی نشان می‌دهد که در جوامع «وحشی»، میانگین زمان کار هرگز از چهار ساعت در روز تجاوز نمی‌کرد و بیشتر زمان به خواب، بازی، گپ‌وگفت و مراسم آیینی اختصاص می‌یافت. این جوامع با محدود کردن نیازهای خود، نگران انباشت ثروت نبودند بلکه از اوقات فراغت خود لذت می‌بردند. این وضعیت با جامعه‌ی مدرن در تضاد شدید قرار دارد یعنی جایی که کار به محور زندگی روزمره و ساختار اجتماعی تبدیل شده است.<sup>۶</sup> فهم معاصر از کار با سرمایه‌داری صنعتی آغاز شد که آن را از یک ضرورت مادی به یک ارزش ذاتی تبدیل کرد. پیش از قرن هجدهم، اصطلاح «کار» به رنج بردگان و کارگران روزمزد اشاره داشت در حالی که صنعتگران «فعالیت می‌کردند» و آثارشان بیانِ خلاقیت تلقی می‌شد.<sup>۷</sup> تمایز بین **opus** و **labor**، تفاوت اساسی بین کارِ طاقت‌فرسا و فعالیتِ خلاقانه را برجسته می‌کند.<sup>۸</sup> با صنعتی‌سازی، کار به فعالیتی ازخودبیگانه تبدیل شد که با تکرار مکانیکی و عدم کنترل بر فرایند تولید مشخص می‌شد.

امروزه هدف نه صرفاً حذف کار بلکه ساخت جامعه‌ای است که در آن دیگر برای تولید زندگی نکنیم بلکه برای زندگی تولید کنیم. به این معنی که کل نظام اقتصادی و اجتماعی را به جای سود، به سمت ارزش‌گذاری انسان جهت‌دهی کنیم. با این حال، کاهش میزان کار باید با تغییر فرهنگی و اجتماعی همراه باشد که به اوقات فراغت، خلاقیت و روابط انسانی ارزش قائل شود و از منطق تولیدگرایی حاکم بر عصر ما، فراتر رود. زمان آزاد از کار، نباید یک خلاء برای پُر کردن با مصرف یا فعالیت‌های تجاری دیده شود بلکه باید به‌عنوان فرصتی برای کشف مجدد انسانیت خویش، پرورش علائق، مشارکت در زندگی اجتماعی و توسعه‌ی روابط اجتماعی اصیل تلقی شود.

با وجود این، کاهش میزان کار در یک جامعه‌ی عمیقاً مصرف‌گرا مانند جامعه‌ی ما می‌تواند پیامدهای غیرمنتظره‌ای به‌همراه داشته باشد. در بستری تحت سلطه‌ی

اقتصادگرایی، زمانِ اختصاص‌نیافته به کار در معرض خطر جذب شدن توسط محدودیت‌های زندگی روزمره، مانند ترافیک، دیوان‌سالاری و سایر اشکال «کار سایه»، مفهومی که توسط فیلسوف اتریشی ایوان ایلیچ معرفی شد، قرار دارد. اغلب، اوقات فراغت به فعالیت‌های تجاری اضافی تبدیل می‌شود مانند کار سیاه و یا منفعلانه که از طریق ارائه‌ی خدمات توسط بازار مصرف می‌شود.

افزایش میانگین طول عمر در غرب، از دهه‌ی ۱۹۵۰ به این سو، منجر به افزایش قابل توجه زمان در دسترس، معادل حدود سه ساعت بیشتر در روز، شده است. با این حال، این زمان اضافی اغلب صرف فعالیت‌های منفعلانه، مانند تماشای تلویزیون یا نیازهای لجستیکی مانند زمان صرف شده در ترافیک می‌شود. امروزه یک اروپایی معمولی زمان بیشتری را به تماشای صفحه‌های نمایش اختصاص می‌دهد تا به فعالیت‌های خلاقانه یا روابط انسانی و یک فرانسوی دو برابر ساعت‌هایی که در روابط اجتماعی صرف می‌کند، پشت فرمان اتومبیل می‌گذراند.

در نتیجه استفاده‌ی مؤثر از زمان آزادشده از کار در جامعه‌ای که هنوز ریشه در منطق تولیدگرایی دارد، ضمانتی ندارد. در جهانی که مصرف به یک اعتیاد و کار به شکلی از وسواس تبدیل شده است (به اصطلاح معتادان به کار)، آزادی از کار می‌تواند به‌طور متناقضی باعث ایجاد اضطراب و سردرگمی شود. لذا خروج از سیستم تولیدگرایی نمی‌تواند به یک کاهش ساده در ساعات کاری محدود شود بلکه باید شامل یک دگرگونی رادیکال در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی باشد. جامعه‌ای که در آن اوقات فراغت و بازی به اندازه‌ی کار، بنیادی تلقی شوند و روابط انسانی محور اصلی زندگی روزمره قرار گیرد نه این‌که به حاشیه‌ی روزی رانده شود که تحت سلطه‌ی الزامات تولیدی و مصرف‌گرایی است. آفرینش چنین جامعه‌ای ضروری است. تنها با ارزیابی مجدد و عمیق معنای کار و نقش آن در هستی ما، می‌توان آینده‌ای را تخیل کرد که در آن اتوماسیون و پیشرفت فناوری نه برای از خودبیگانگی و استعمار بلکه وسایلی برای بهبود واقعی کیفیت زندگی باشند.

این تغییر مستلزم بازتعریف مفاهیمی مانند موفقیت و تحقق اهداف شخصی است، به‌طوری که توجه از دستاوردهای اقتصادی به رفاه کلی افراد و اجتماع معطوف شود.

اتوماسیون، کار و رهایی: یک چشم‌انداز مارکسیستی

جامعه‌ی آینده باید بر پایه‌ی ارزش‌های همبستگی، عدالت و احترام متقابل بنا شود، جایی که فناوری نه ابزاری برای افزایش بهره‌وری به هزینه‌ی کرامت انسانی بلکه برای غنای زندگی انسان باشد. تنها از این طریق می‌توانیم تضمین کنیم که زمان آزاد از کار، نه به فضایی جدید برای از خودبیگانگی بلکه به منبعی ارزشمند برای رشد شخصی و جمعی تبدیل شود.

## اتوماسیون، کار و رهایی

اتوماسیون یکی از مهم‌ترین دستاوردهای بشریت در فناوری است که وعده‌ی رشد بهره‌وری کار و ظرفیت رهایی انسان از زحمات روزمره را می‌دهد. با این حال، در بستر سرمایه‌داری معاصر، این وعده به کابوسی برای طبقه‌ی کارگر تبدیل شده است. اتوماسیون به جای این که ابزاری برای رهایی باشد، سلاحی در دست طبقه‌ی بورژوا برای به حداکثر رساندن سود، کاستن از مشاغل و تشدید بیکاری ناشی از فناوری است.

موضع مارکسیستی مخالفت با نوآوری یا کند کردن پیشرفت فناوری نیست. برعکس، راه حل در سلب مالکیت از بورژوازی و در تصاحب جمعی علم و فناوری نهفته است. پاسخ، نابودی ماشین‌ها نیست بلکه استفاده از آن‌ها به نفع طبقه‌ی کارگر است. زمانی که اتوماسیون تقاضا برای کار را در یک بخش کاهش می‌دهد، پاسخ انقلابی، بازتوزیع کار است: باید ساعات کار را برای همه‌ی کارگران کاهش داد تا همگان بتوانند کار کنند و بیکار نشوند و دستمزدها نباید به دلیل کاهش ساعات کار، کاهش یابد. این رویکرد نه تنها با بیکاری ناشی از فناوری مقابله می‌کند بلکه از اتوماسیون به جای کاهش تعداد کارگران برای کاهش زمان کار استفاده می‌کند.

لودیسم، جنبش تاریخی مخالفت با ماشین‌ها، ناکارآمد و مضر بود و کارگران را از ساختن آگاهی طبقاتی و درک وظایف تاریخی‌شان منحرف کرد. رهایی واقعی نه با تخریب بلکه از طریق استفاده‌ی استراتژیک از فناوری حاصل می‌شود.

نظام سرمایه‌داری تمایل دارد از اتوماسیون نه برای بهبود شرایط زندگی کارگران بلکه برای کاهش هزینه‌های نیروی کار و افزایش سود استفاده کند. این امر با کاهش مشاغل پردرآمد و افزایش مشاغل ناپایدار و کم‌درآمد منجر به قطعی شدن فزاینده‌ی

بازار کار می‌شود. با این حال، در یک جامعه‌ی پس‌سرمایه‌داری، اتوماسیون می‌تواند برای آزادسازیِ زمانِ افراد استفاده شود و به آن‌ها اجازه دهد به فعالیت‌های خلاقانه، آموزشی و اجتماعی بپردازند.

چشم‌انداز مارکسیستی نشان می‌دهد اتوماسیون می‌تواند کلیدِ غلبه بر سرمایه‌داری باشد. اگر فناوری بتواند بدون نیاز به کارِ انسانی، به وفور تولید کند، نظام مبتنی بر کارِ مزدی توجیه خود را از دست می‌دهد. چالش موجود، اطمینان از بازتوزیع عادلانه‌ی مزایای اتوماسیون است تا به انحصار اقلیتی از نخبگان اقتصادی درنیاید. این امر مستلزم یک دگرگونی رادیکال در ساختارهای اقتصادی و سیاسی با هدف خلق جامعه‌ای است که در آن فناوری نه برای سودِ خصوصی بلکه در خدمت رفاه جمعی باشد.

نمونه‌ی انضمامی استفاده‌ی پیشرو از فناوری، پروژه‌ی سایبرسین شیلی در زمان دولت سوسیالیستی سالوادور آلنده بود. این پروژه با هدف استفاده از سایبرنتیک برای بهبود مدیریت اقتصادی و کنترل دموکراتیک فرآیندهای تولید آغاز شد. اگرچه این پروژه توسط کودتای نظامی آگوستو پینوشه متوقف شد اما الگویی از چگونگی استفاده از فناوری برای ارتقای مشارکت کارگران و بهبود کارایی اقتصادی در یک بستر سوسیالیستی را نشان می‌دهد.

می‌توان نتیجه گرفت اتوماسیون فرصتی بی‌نظیر برای بازاندیشی نقشِ کار در جامعه ارائه می‌دهد. با این حال، برای تحقق ظرفیتِ رهایی‌بخش آن، تغییر رادیکال در ساختارهای اقتصادی و سیاسی ضروری است. تنها از طریق دگرگونی رادیکال نظام سرمایه‌داری می‌توان تضمین کرد که اتوماسیون نه ابزاری برای سرکوب بلکه برای رهایی باشد.

## بیکاری: معضل یا راه‌حل؟

در نظام سرمایه‌داری، بیکاری یک اصل ثابت و اجتناب‌ناپذیر است. یک شرکت چه در بحران باشد و چه در حال رشد، همواره راه‌حل یکسانی دارد: اخراج. اگر وضعیتِ بحرانی داشته باشد، برای کاهش هزینه‌ها، پرسنل را اخراج می‌کند و اگر وضعیت خوبی داشته باشد، در اتوماسیون سرمایه‌گذاری و کارگران مازاد را اخراج می‌کند. ارسطو این



اتوماسیون، کار و رهایی: یک چشم‌انداز مارکسیستی

تناقض را به خوبی نشان داده است، او بیش از ۲۳۰۰ سال قبل رؤیای جهانی را در سر می‌پروراند که در آن ابزارها به شکل خودکار، عمل و انسان‌ها را از کارِ بردگی رها می‌کردند.<sup>۹</sup> امروز، آن رؤیا محقق شده اما یک کابوس اجتماعی ایجاد کرده است: سرعتِ تکامل روابط انسانی و نظام‌های اقتصادی به اندازه‌ای نبوده تا تأثیر اتوماسیون را جذب کند.

در سرمایه‌داری، بیکاری نه‌تنها یک پیامدِ ناخواسته بلکه یک عنصر ساختاری از سیستم است. کارِ مزدی به‌عنوان ستون نظام سرمایه‌داری، در جهانِ خودکارسازی شده، منسوخ می‌شود. با این‌حال، جامعه به جای جشنِ رهایی، خود را در دامِ مارپیچ بیکاری، برون‌سپاری و استثمار کارگران کم‌درآمد می‌بیند که نابرابری‌های اجتماعی را تشدید می‌کند. بیکاریِ ناشی از فناوری نه با سیاست‌های بازتوزیع کار یا کاهش ساعات کاری بلکه با اقدامات تنبیهی و انگ‌زنی علیه افراد بیکار مواجه می‌شود.

آمارهای بیکاری اغلب دستکاری می‌شوند تا فهم مشکل را به حداقل برسانند. بیکاران به سمت مشاغل ناپایدار یا بی‌فایده سوق داده می‌شوند، یا مجبورند در برنامه‌های آموزشی شرکت کنند که به‌ندرت منجر به اشتغال پایدار می‌شود. این رویکرد نه‌تنها ریشه‌های ساختاری بیکاری را نادیده می‌گیرد بلکه به تداوم نظامی کمک می‌کند که ارزشِ افراد را بر اساس بهره‌وری اقتصادی آن‌ها می‌سنجد.

در یک فضای پس‌سرمایه‌داری، بیکاری می‌تواند نه یک معضل بلکه به‌عنوان راه‌حل تلقی شود. آزادی مردم از کار به آن‌ها اجازه می‌دهد تا خود را وقف فعالیت‌های خلاقانه، آموزشی و اجتماعی کنند، کیفیت زندگی را بهبود بخشند و مروج جامعه‌ای عادلانه‌تر و پایدارتر باشند. با این‌حال، این امر مستلزم یک تحول اساسی در ساختارهای اقتصادی و فرهنگی با هدف ارزش‌گذاری به اوقات فراغت و روابط انسانی به‌جای بهره‌وری صرف است.

غلبه بر معضل بیکاری مستلزم تغییر پارادایم است. به‌جای این‌که کار را تنها وسیله‌ای برای کسب عزت و امنیت اقتصادی بدانیم، باید ارزش ذاتی هر فرد را فراسوی توانایی تولیدی‌اش به رسمیت بشناسیم. تنها از طریق سازماندهی مجدد جامعه که رفاه

جمعی به همراه تحقق اهداف شخصی را در مرکز قرار دهد، می‌توان اتوماسیون و کاهش زمان کار را به ابزار رهایی و پیشرفت انسانی تبدیل کرد.

## کمونیسم خودکار: یک دیدگاه آرمان‌شهری

مفهوم کمونیسم خودکار، جامعه‌ای را تصور می‌کند که در آن کار انسانی به موهبت اتوماسیون پیشرفته و فناوری، به شدت کاهش یافته یا حذف می‌شود. در این دیدگاه، مزایای تولید خودکار به‌طور مساوی بین همه‌ی اعضای جامعه توزیع می‌شود و دسترسی هر فرد به اجناس و خدمات مورد نیاز برای یک زندگی شرافتمندانه را تضمین می‌کند. این بازتوزیع منابع نه تنها با هدف رفع نیازهای پایه بلکه ایجاد شرایطی برای شکوفایی بی‌سابقه‌ی شخصی و جمعی است.

با تولید خودکار، کارِ مزدی دیگر ضروری نیست: افراد می‌توانند به فعالیت‌های خلاقانه، آموزشی و تفریحی بپردازند و مروج رشد شخصی و جمعی باشند. لغو کار به افراد این امکان را می‌دهد که تعلقات خود را کشف کنند، مهارت‌های هنری و فکری خود را توسعه دهند و به روش‌هایی ویرای تولید صرف اقتصادی به جامعه کمک کنند. این پارادایم جدید، زمان آزاد را به‌جای صرفاً استراحت از کار، به‌عنوان فضای رشد و نوآوری ارزش‌گذاری می‌کند.

مرحله‌ی میانی به سوی این دیدگاه، می‌تواند کاهش ساعات هفته‌ی کاری باشد، با ماشین‌هایی که بخش اعظمی از بار تولید را بر دوش می‌کشند و به انسان‌ها اجازه می‌دهند از زمان آزاد بیشتری بدون فدا کردن رفاه اقتصادی، لذت ببرند. کاهش ساعات کاری نه تنها فشار روانی و جسمی بر کارگران را کاهش می‌دهد بلکه توزیع عادلانه‌تری از فرصت‌های شغلی را فراهم کرده و بیکاری ساختاری را کاهش می‌دهد.

اکثر فرایندهای تولید توسط ماشین‌ها و هوش مصنوعی مدیریت می‌شوند و نیاز به کار سنتی انسان را به شدت کاهش می‌دهند. این سناریو مدیریت پایدار منابع را پیش‌بینی می‌کند و با برنامه‌ریزی متمرکزی که توسط کارگران مدیریت می‌شود، تضمینی برای پاسخ‌گویی تولید به نیازهای جامعه و نه به سودهای خصوصی است. برنامه‌ریزی اقتصادی با پشتیبانی از تحلیل داده‌ها و هوش مصنوعی، امکان بهینه‌سازی

اتوماسیون، کار و رهایی: یک چشم‌انداز مارکسیستی

استفاده از منابع طبیعی و کاهش ضایعات را فراهم و بدین ترتیب به پایداری محیط زیست کمک می‌کند.<sup>۱۰</sup>

دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و مزایای خودکارسازی نه محدود به یک طبقه‌ی ممتاز بلکه همگانی است و مروج برابری واقعی اقتصادی و اجتماعی است. در این جامعه، آموزش و پرورش مداوم به حقوق بنیادی تبدیل می‌شوند و تضمین می‌کنند که همگان مهارت‌های لازم برای مشارکت کامل در زندگی فرهنگی و اجتماعی را داشته باشند. فناوری دیگر یک امتیاز نیست، بلکه یک دارایی مشترک در خدمت بشریت است.

کمونیسم خودکار نه تنها یک دیدگاه اقتصادی، بلکه فرهنگی و اجتماعی نیز است. این دیدگاه تخیل جامعه‌ای است که در آن نوآوری فناورانه نه ابزاری برای سرکوب بلکه برای رهایی است. افراد دیگر نه با نقش تولیدی بلکه با توانایی‌شان در کمک به رفاه جمعی از طریق خلاقیت، آموزش و مشارکت اجتماعی تعریف می‌شوند. این تغییر پارادایم، مفهوم خود ارزش را بازتعریف و آنرا از بهره‌وری اقتصادی به کیفیت روابط انسانی و رفاه جمعی جابه‌جا می‌کند.

در این بستر، فرهنگ و هنر نقش محوری در ساخت هویت فردی و جمعی ایفا می‌کنند. جوامع به فضاهایی برای اشتراک و همیاری تبدیل می‌شوند، جایی که تنوع و تفاوت جشن گرفته شده و منبع غنی‌سازی متقابل انسان‌ها هستند. فناوری به دور از این‌که یک هدف باشد به وسیله‌ای برای تسهیل ارتباط افراد و ترویج انسجام اجتماعی تبدیل می‌شود.

در پایان، کمونیسم خودکار نمایانگر چشم‌اندازی انضمامی از آینده‌ای است که در آن فناوری در خدمت بشریت قرار می‌گیرد و جامعه‌ای عادلانه‌تر، برابرتر و پایدارتر را ترویج می‌کند. این امر مستلزم تعهد جمعی برای غلبه بر موانع ساختاری سرمایه‌داری و ایجاد یک نظام اقتصادی است که ارزش انسان را بالاتر از سود قرار دهد. تحقق این دیدگاه به توانایی ما در تخیل و ساخت بدیل‌های انضمامی مبتنی بر اصول همبستگی، عدالت و احترام به سیاره‌ی زمین، بستگی دارد.

آیا این یک آرمان‌شهر است؟ از نظر ریشه‌شناسی واژه یعنی چیزی که در هیچ کجا وجود ندارد، مطمئناً بله. با این حال آیا آرمان‌شهرها یعنی دیدگاه‌های مبتنی بر آینده‌ای بدیل، موتور ضروری هر حرکتی نیستند که رؤیای به چالش کشیدن نظم بر ساخته را دارند؟ بدون توانایی تخیل یک جامعه‌ی متفاوت، عادلانه‌تر و فراگیرتر، هیچ انگیزه‌ای برای تغییر وجود نخواهد داشت. آرمان‌شهرها به‌عنوان قطب‌نمایی برای هدایت رؤیاهای جمعی ما عمل می‌کنند، غیرممکن را به ممکن و میل را به کنش بدل می‌کنند.

## تجربه‌های تاریخی و نظری

پروژه‌ی سایبرسین که در شیلی در زمان دولت سوسیالیستی سالوادور آلنده آغاز شد، نمونه‌ای انضمامی از چگونگی استفاده از فناوری برای مدیریت دموکراتیک اقتصادی است. این سیستم که بر اساس اصول سایبرنتیک ساخته شده بود به دنبال غلبه بر ناکارآمدی‌های دیوان‌سالارانه و ترویج مدیریت انعطاف‌پذیر و مشارکتی اقتصاد بود. سایبرسین از یک شبکه‌ی ارتباطی پیشرفته به نام سایبرنت Cybernet استفاده می‌کرد که صنایع ملی شده را به یک مرکز کنترل در سانتیاگو متصل می‌کرد. در این مرکز، اطلاعات جمع‌آوری شده به‌طور هم‌زمان تجزیه و تحلیل می‌شدند تا تولید و توزیع منابع بهینه شود.

قلب این پروژه، اتاق عملیات (Opsroom) بود، یک اتاق کنترل آینده‌نگر که در آن داده‌های اقتصادی نمایش داده و تفسیر می‌شدند تا تصمیم‌گیری‌های سریع و آگاهانه را تسهیل کنند. این رویکرد نه تنها برای بهبود کارایی اقتصادی بلکه با هدف مشارکت مستقیم کارگران در فرایندهای تصمیم‌گیری و ترویج مشارکت روزافزون دموکراتیک بود. کارگران به اطلاعات دسترسی داشتند و می‌توانستند بر انتخاب‌های عملیاتی تأثیر بگذارند و مدل مدیریتی شفاف‌تر و مشارکتی‌تر بیافرینند.

یکی از جنبه‌های نوآورانه‌ی سایبرسین توانایی‌اش در ادغام فناوری با مشارکت انسانی بود. استفورد بیر، متخصص سایبرنتیک بریتانیایی که این سیستم را طراحی کرد، سایبرسین را نه ابزاری برای کنترل متمرکز بلکه وسیله‌ای برای توزیع قدرت تصمیم‌گیری و پاسخ‌گوتر کردن اقتصاد به نیازهای شهروندان می‌دانست. این رویکرد با

مدل‌های برنامه‌ریزی متمرکز که ویژگی اقتصادهای سوسیالیستی آن زمان بود، تضاد آشکاری داشت و ایده‌ی سوسیالیسم پویاتر و غیرمتمرکزتری را معرفی می‌کرد. اگرچه این پروژه هنوز در مرحله‌ی توسعه بود اما نتایج اولیه‌اش استفاده از ظرفیت فناوری برای منافع مشترک را نشان داد. با این حال، کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ که منجر به سرنگونی دولت آئنده و استقرار دیکتاتوری آگوستو پینوشه شد، این پروژه را ناگهان متوقف کرد. با وجود عمر کوتاه سایبرسین، این پروژه نمونه‌ای نمادین از ظرفیت‌های فناوری در خدمت منافع جمعی است که می‌تواند کارایی اقتصادی و مشارکت دموکراتیک را با هم ترکیب کند.

میراث سایبرسین همچنان بر تفکرات مربوط به نقش فناوری در جامعه تأثیرگذار است و نشان می‌دهد که تخیل آینده‌ای که در آن نوآوری‌های فناورانه نه ابزاری برای کنترل یا استثمار بلکه ابزاری برای ترویج عدالت اجتماعی و خودتعیین‌گری جمعی هستند، امکان‌پذیر است. این پروژه گواه تاریخی بر چگونگی استفاده از فناوری برای ایجاد اقتصادی عادلانه‌تر و فراگیرتر است و الگویی را ارائه می‌دهد که می‌تواند الهام‌بخش تحولات اجتماعی آینده باشد.<sup>۱۱</sup>

نظریه‌پردازانی مانند کارل مارکس، پُل لافارگ، پیتر فریز و آرون باستانی پیامدهای پیشرفت فناوری و اتوماسیون را در بستر کمونیسم بررسی کرده‌اند. کارل مارکس در نوشته‌های خود، نقش ماشین‌آلات را در تولید سرمایه‌داری تحلیل و تأکید کرد که چگونه اتوماسیون می‌تواند از کار بیگانه کاسته و شرایط را برای یک جامعه‌ی بی‌طبقه مهیا کند. پُل لافارگ در جستار «حق تن‌آسایی» استدلال کرد که پیشرفت فناوری باید زمان کار را کاهش و به افراد اجازه دهد تا به فعالیت‌های رضایت‌بخش‌تر بپردازند. لافارگ بر این باور بود که وسواس کار که با سرمایه‌داری صنعتی تغذیه می‌شود، نوعی بردگی مدرن است که انسان را از انسانیت و ظرفیت‌اش برای داشتن یک زندگی غنی و خلاقانه محروم می‌کند. او استدلال می‌کرد پیشرفت واقعی نه با میزان کار انجام‌شده، بلکه با ظرفیت آزاد کردن زمان برای فعالیت‌های فکری، هنری و ارتباطی سنجیده می‌شود.

پیتر فریز در کتاب خود با عنوان «چهار آینده: زندگی پس از سرمایه‌داری»<sup>۱۲</sup> سناریوهایی از آینده را تصور کرده است که در آن اتوماسیون و توزیع منابع می‌تواند منجر به خلق جامعه‌ای عادلانه‌تر شود. فریز این ایده را بررسی می‌کند که وفور فناوری می‌تواند کمبود اقتصادی را از بین ببرد اما او همچنین در مورد خطرات مرتبط با تصاحب خصوصی مزایای فناوری هشدار می‌دهد. تحلیل فریز بر دو محور اصلی استوار است: دسترسی به منابع (وفور یا کمبود) و ساختار اجتماعی (برابری یا سلسله‌مراتب) که از آن‌ها چهار سناریوی متمایز نتیجه می‌شود.

در نخستین سناریو که «کمونیسیم» نامیده می‌شود، اتوماسیون به اندازه‌ای وفور ایجاد کرده است که نیاز به کار انسانی را از بین می‌برد. منابع به‌طور مساوی توزیع می‌شود و به همه اجازه می‌دهد از مزایای فناوری بهره‌مند شوند. سازمان‌دهی جامعه به‌صورت مشارکتی است و با تأکید بر فعالیت‌های خلاقانه، آموزشی و تفریحی، رشد فردی و جمعی را تقویت می‌کند.

سناریوی دوم «رانت‌خواری» است و زمینه‌ای را توصیف می‌کند که در آن علی‌رغم وفور فناوری، توزیع منابع توسط نخبگان کنترل می‌شود. مزایای اتوماسیون در انحصار تعداد معدودی است در حالی که اکثریت جمعیت محروم هستند. این سناریو نشان‌دهنده‌ی یک سرمایه‌داری افراطی است، جایی که مالکیت فناوری‌های پیشرفته به ابزار اصلی قدرت و کنترل تبدیل می‌شود.

سومین سناریو «سوسیالیسم» است. جامعه با کمبود منابع روبرو است اما برای تضمین توزیع عادلانه سازماندهی می‌شود. در این سناریو همیاری و همبستگی برای مقابله با چالش‌های مربوط به دسترسی محدود به اجناس و خدمات، بنیادی است. این امر مستلزم وجود مقررات و تنظیمات قوی و همچنین برنامه‌ریزی متمرکز برای تضمین رفاه جمعی است.

چهارمین و آخرین سناریو «انقراض‌گرایی»<sup>۱۳</sup> نماینده‌ی بدترین دیدگاه پادآرمانشهری است. در این‌جا، کمبود منابع با یک ساختار اجتماعی بسیار سلسله‌مراتبی ترکیب می‌شود. اقلیتی از نخبگان از فناوری برای حفظ کنترل و محدودیت دسترسی به دارایی‌های پایه استفاده می‌کنند و منجر به حاشیه‌نشینی و

اتوماسیون، کار و رهایی: یک چشم‌انداز مارکسیستی

ظلم فزاینده به طبقات آسیب‌پذیرتر می‌شوند. در موارد شدید، بقای خود جمعیت در معرض خطر قرار می‌گیرد.

فریز تأکید می‌کند آینده از پیش تعیین شده نیست و انتخاب‌های سیاسی و اجتماعی کنونی به شدت بر این که کدام یک از این سناریوها محقق می‌شود، تأثیرگذار خواهند بود. اتوماسیون و پیشرفت فناوری فرصت‌های خارق‌العاده‌ای برای بهبود کیفیت زندگی ارائه می‌دهند اما بدون توزیع عادلانه‌ی مزایا، خطر تشدید نابرابری‌های موجود را به همراه دارند.

آرون باستانی نظریه‌پرداز سوسیالیست بریتانیایی در کتاب خود «کمونیسم تجملی تمام‌خودکار»<sup>۱۴</sup> آینده‌ای را توصیف می‌کند که در آن اتوماسیون و فناوری‌های پیشرفته نیاز به کار انسانی را از بین می‌برند و جامعه‌ای از وفور همگانی ایجاد می‌کنند. باستانی استدلال می‌کند که می‌توان از فناوری برای تضمین دسترسی همگانی به اجناس و خدمات استفاده کرد و اقتصاد جهانی را به‌طور اساسی دگرگون کرد. نویسنده دنیایی را تصور می‌کند که در آن همگرایی هوش مصنوعی، رباتیک پیشرفته، انرژی‌های تجدیدپذیر و زیست‌فناوری برای ساخت جامعه‌ای است که در آن کمبود از بین رفته و رفاه به‌طور برابر توزیع می‌شود.

باستانی اتوماسیون را موتور اصلی این تحول می‌داند. به عقیده‌ی او، نوآوری‌های فناوری نباید تهدیدی برای کار انسانی تلقی شوند بلکه باید به‌عنوان فرصتی برای رهایی بشریت از سختی و بی‌ثباتی دیده شوند. ماشین‌ها می‌توانند بار کارهای تکراری و سنگین را بر عهده بگیرند و به انسان‌ها اجازه دهند به فعالیت‌های خلاقانه، آموزشی و تفریحی بپردازند. این نه تنها کیفیت زندگی را بهبود می‌بخشد بلکه رشد شخصی و جمعی هماهنگ‌تری را هم تقویت می‌کند.

«تجملی» در دیدگاه باستانی به مصرف بی‌رویه یا نخبه‌گرا اشاره نمی‌کند بلکه به دسترسی همگانی به اجناس و خدماتی اشاره دارد که امروزه امتیاز تعداد معدودی محسوب می‌شود. دنیایی را تصور کنید که در آن انرژی خورشیدی رایگان، مراقبت‌های بهداشتی با کیفیت بالا، آموزش پیشرفته و دسترسی به غذا و مسکن پایدار برای همه

تضمین شده است. در این بستر، تجملی مترادف با رفاه فراگیر و دسترسی عادلانه به منابع می‌شود.

باستانی همچنین بر اهمیت پایداری زیست‌محیطی در این دیدگاه تأکید می‌کند. پذیرش فناوری‌های سبز و استفاده‌ی مسئولانه از منابع طبیعی برای اطمینان از این که وفور فناوری منجر به آسیب‌های جبران‌ناپذیر به محیط زیست نشود، ضروری است. بنابراین در کمونیسم تجملی تمام‌خودکار، مسئله تنها بازتوزیع ثروت نیست بلکه ساخت اقتصادی پایدار از نظر زیست‌محیطی هم است.

اثر باستانی درون یک مناظره‌ی گسترده‌تر در مورد فرصت‌های ارائه شده توسط فناوری‌های نوظهور قرار می‌گیرد. او از سرمایه‌داری به دلیل ناتوانی‌اش در توزیع عادلانه‌ی مزایای اتوماسیون و نقش آن در تداوم نابرابری‌ها انتقاد می‌کند. به عقیده‌ی باستانی، سرمایه‌داری با دنیای وفور، سازگار نیست چرا که سود مبتنی بر کمبود و کار مزدی است. تنها از طریق یک دگرگونی رادیکال در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی است که می‌توان پتانسیل فناوری‌های پیشرفته را به نفع کل بشریت محقق کرد. باستانی سیاست‌های مشخصی را برای نزدیک شدن به آینده‌ی مذکور پیشنهاد می‌کند مانند درآمد پایه‌ی همگانی، کاهش ساعات کاری در هفته و دسترسی رایگان به خدمات ضروری. این اقدامات با هدف ایجاد شرایطی برای گذار به جامعه‌ای پساکمبود است، جایی که رفاه دیگر به مشارکت در بازار کار وابسته نیست بلکه به‌عنوان یک حق اساسی تضمین می‌شود.

دیدگاه باستانی بینش‌های ارزشمندی برای بازاندیشی در مورد رابطه‌ی فناوری، کار و جامعه ارائه می‌دهد. کمونیسم تجملی تمام‌خودکار، بدیلی رادیکال برای سرمایه‌داری فعلی و پیشنهاد آینده‌ای است که در آن فناوری نه ابزار استثمار بلکه ابزاری برای رهایی و رفاه مشترک است.

این تجربه‌ها و نظریه‌های تاریخی نشان می‌دهند که پیشرفت فناوری اگر با مدیریت عادلانه و دموکراتیک صورت گیرد، می‌تواند به ابزاری قدرتمند برای تحول اجتماعی تبدیل شود. با این حال، تحقق این دیدگاه مستلزم تغییری رادیکال در ساختارهای



اتوماسیون، کار و رهایی: یک چشم‌انداز مارکسیستی

اقتصادی و سیاسی است با هدف اطمینان از این‌که مزایای اتوماسیون به‌طور برابر بین همه اعضای جامعه توزیع شود.

## نتیجه‌گیری

اتوماسیون این پتانسیل را دارد که جامعه را به‌طور رادیکال متحول، بشریت را از بارِ کار رها و آینده‌ای از رفاه مشترک ایجاد کند. با این‌حال، این پتانسیل درون نظام سرمایه‌داری قابل تحقق نیست، این نظامی است که از فناوری برای تداوم استثمار و نابرابری‌ها استفاده می‌کند. در نظام سرمایه‌داری، نوآوری‌های فناورانه با هدف سودآوری هدایت می‌شوند و ماشین‌ها برای کاهش هزینه‌های نیروی کار، افزایش حاشیه‌ی سود و انحصار ثروت در دست عده‌ای محدود مورد استفاده قرار می‌گیرند. این امر منجر به افزایش بیکاری ناشی از فناوری، شرایط کاری ناپایدار و قطب‌بندی اجتماعی فزاینده می‌شود.

پاسخ انقلابی در تصاحب علم و فناوری، استفاده از آن‌ها برای کاهش زمان کار، بهبود کیفیت زندگی و ساخت جامعه‌ای عادلانه و پایدار نهفته است. اجتماعی‌سازی ابزارهای تولید فناوری برای تضمین توزیع عادلانه‌ی مزایای اتوماسیون ضروری است. این امر مستلزم تغییری رادیکال در ساختارهای اقتصادی و سیاسی است، تغییری که با اتخاذ مدل‌های برنامه‌ریزی دموکراتیک و مشارکتی، نیازهای جمعی را به‌جای سود خصوصی در مرکز توجه قرار می‌دهند.

کمونیسم خودکار نمایانگر یک دیدگاه آرمان‌شهری اما قابل تحقق از این آینده است، جایی که فناوری نه در خدمت سود بلکه در خدمت بشریت است. در یک جامعه‌ی مبتنی بر خودکارسازی، کار بیگانه از بین می‌رود و افراد این آزادی را خواهند داشت تا به فعالیت‌های خلاقانه، آموزشی و اجتماعی بپردازند. دسترسی همگانی به اجناس و خدمات، زندگی شرافتمندانه‌ای را برای همه، مستقل از مشارکت در بازار کار، تضمین می‌کند.

این تحول نه تنها اقتصادی، بلکه فرهنگی و اجتماعی هم است. این امر مستلزم تغییری در تصور ما از کار، اوقات فراغت و خودشکوفایی است. ما باید از ایدئولوژی کار

به‌عنوان یک ارزش ذاتی فراتر برویم و دیدگاهی از زندگی را بر اساس آزادی، برابری و همبستگی پذیرا باشیم. تنها از طریق تعهد جمعی و اراده‌ی سیاسی مشترک می‌توان آینده‌ای را ساخت که در آن اتوماسیون نه در خدمت ظلم بلکه ابزاری برای رهایی باشد.

در نتیجه، اتوماسیون فرصتی بی‌نظیر برای بازنندیشی در مورد بنیان‌های جامعه‌ی ما است. اتوماسیون اگر به‌طور عادلانه و دموکراتیک مدیریت شود، می‌تواند محرک تحولی رادیکال به سوی جامعه‌ای عادلانه‌تر، پایدارتر و فراگیرتر شود. کمونیسم خودکار تنها یک رؤیای آرمان‌شهرگرایانه نیست بلکه یک امکان انضمامی است که می‌توانیم آن را از طریق تعهد جمعی و مبارزه برای عدالت اجتماعی محقق کنیم.

پیوند با متن اصلی: [این جا](#)

---

<sup>۱</sup> «اوتیوم» (Otium) واژه‌ای لاتین به معنی اوقات فراغت، آسودگی و آرامش است. در روم باستان، اوتیوم به زمان آزاد از وظایف عمومی و سیاسی گفته می‌شد که برای تفکر، مطالعه و لذت بردن از زندگی اختصاص داده می‌شد. در مقابل «نگوتیوم» (Negotium) به معنی کار، تجارت و وظایف عمومی قرار داشت. اوتیوم برای طبقات بالای جامعه‌ی روم، به‌ویژه فیلسوفان و نویسندگان، بسیار ارزشمند بود و به‌عنوان فرصتی برای پرورش ذهن و روح تلقی می‌شد. به‌طور خلاصه، اوتیوم به معنی زمان آزاد و آسوده برای لذت بردن از زندگی و فعالیت‌های فکری است.

<sup>۲</sup> در واقع، واژه‌ی آلمانی «Arbeit» ورای صرفاً «کار» بودن، دلالت‌های عمیق‌تری دارد که در طول تاریخ آلمان شکل گرفته است. این کلمه اغلب با مفاهیمی مانند: تلاش و کوشش؛ بر جنبه‌ی سخت و طاقت‌فرسای کار تأکید دارد. وظیفه و مسئولیت؛ کار را به‌عنوان یک وظیفه‌ی اجتماعی و اخلاقیاتی نشان می‌دهد. نظم و انضباط؛ با فرهنگ کار آلمانی مرتبط است که بر دقت و کارآمدی تأکید دارد. خلاقیت و سازندگی؛ هم‌زمان با سختی کار، می‌تواند به نوعی سازندگی و خلاقیت نیز اشاره کند. به‌همین دلیل Arbeit صرفاً یک ترجمه‌ی ساده از «کار» نیست بلکه یک مفهوم فرهنگی و اجتماعی پیچیده است که تاریخ و ارزش‌های جامعه‌ی آلمانی را منعکس می‌کند.

Neuhochdeutsch. <sup>۳</sup> آلمانیِ وِلاّیِ مدرن به دوره‌ای از زبانِ آلمانی اشاره دارد که از حدود سال ۱۶۵۰ میلادی آغاز شده و تا به امروز ادامه یافته است. به‌طور خلاصه، دوره‌ای از تاریخ زبان آلمانی است

که در آن زبان، استانداردسازی شد، تحت تأثیر زبان‌های خارجی قرار گرفت و واژگان آن گسترش یافت. این دوره، همان زبان آلمانی معیار است که امروزه در آلمان، اتریش، سوئیس، لوکزامبورگ، لیختن اشتاین و سایر کشورهای آلمانی‌زبان صحبت می‌شود.

<sup>۴</sup> تراکیان مردمی هند و اروپایی زبان بودند که در عصر باستان در بخش‌های بزرگی از جنوب شرق اروپا ساکن بودند. تراکی‌ها عمدتاً در بلغارستان امروزی، رومانی و شمال یونان و همچنین در شمال غربی آناتولی (آسیای صغیر) در ترکیه ساکن بودند.

<sup>۵</sup> لیدیایی‌ها (انگلیسی: Lydians) مردم ساکن لیدیه منطقه ای در آناتولی بودند که به یک زبان هند و اروپایی صحبت می‌کردند. پایتخت لیدیا، اسفارد یا ساردیس بود.

<sup>۶</sup> Si veda: Alain Caillé, *Critica della ragione utilitaria*, Bollati Boringhieri, 1991. pp. 63-64

<sup>۷</sup> آنتونیو گرامشی در «دفترهای زندان» توضیح می‌دهد که چگونه در کار دستی، انسانیت و معنویت کارگر به اوج خود می‌رسد و به‌طور کامل در ابژه‌ی خلق‌شده منعکس می‌شود. برعکس، هدف صنعتی‌سازی، به‌ویژه تیلوریسم، نابودی همین عنصر انسانی و معنوی از طریق تقسیم کار است. صنعت آمریکایی با هدف تضمین ثبات و تداوم تولید، منحصراً بر کارآیی فیزیکی و روانی - عضلانی کارگر تمرکز می‌کند. خلاقیت و توانایی منحصربفرد کارگر اهمیت خود را از دست می‌دهد. آنچه مورد نیاز است همانطور که خود فردریک تیلور بی‌پرده بیان کرده، صرفاً یک «گوریل رام شده» است. این عبارت بی‌رحمانه و بدبینانه به‌طور کامل هدف نهایی جامعه‌ی صنعتی مدرن را نشان می‌دهد: «به حداکثر رساندن جنبه‌ی ماشینی در انسان کارگر، از بین بردن پیوند روانی - فیزیکی قدیمی کار حرفه‌ای ماهر که مستلزم مشارکت معینی از هوش، ابتکار و تخیل کارگر بود و تقلیل عملیات تولید به جنبه‌ی فیزیکی‌اش». بنگرید به:

Antonio Gramsci, *Quaderni del carcere*, a cura di Valentino Gerratana, Einaudi, 1975, Quaderno 4 (XIII), §52.)

<sup>۸</sup> این دو واژه‌ی لاتین، دو مفهوم متفاوت از کار را نشان می‌دهند:

**Labor** با کار دستی، سخت و طاقت‌فرسا تداعی می‌شود. اغلب با رنج، زحمت و نیاز مرتبط است و به کار بردگان و طبقات پایین جامعه اشاره داشته است. **Opus** به کار هنری، خلاقانه و فکری آثار هنرمندان و صنعتگران ماهر اشاره دارد و با مهارت، خلاقیت و بیان هنری مرتبط است. این تمایز نشان می‌دهد که در گذشته، کار دستی و کار خلاقانه به دو شکل متفاوت ارزش‌گذاری می‌شدند. کار دستی یک ضرورت اجباری و طاقت‌فرسا تلقی، در حالی که کار خلاقانه یک فعالیت ارزشمند و لذت‌بخش در نظر گرفته می‌شد.

<sup>۹</sup> ارسطو در کتاب سیاست می‌نویسد: «اگر هر ابزاری با فرمان یا توانایی پیش‌بینی، می‌توانست کار خود را انجام دهد، چنان‌که می‌گویند مجسمه‌های ددالوس [اسطوره‌ی معماری و صنعتگری یونانی و نماد خرد و دانش. م] یا سه‌پایه‌های هفائستوس [خدای یونانی آتش و آهنگری، سازنده‌ی سلاح، زره، خانه و

اسباب مورد نیاز خدایان. م] انجام می‌دادند و شاعر می‌گوید خودشان به محفل خدایان می‌رفتند و به این شکل ماسوره‌ها خودشان می‌بافتند و مضراب‌ها خودشان می‌نواختند آنگاه نه معماران به کارگران نیاز داشتند و نه اربابان به بردگان» بنگرید به:

Aristotele, *Politica, Libro I, Capitolo 4*, a cura di Carlo Augusto Viano, BUR Biblioteca Univ. Rizzoli, 2002, p. 83

<sup>۱۰</sup> به لطف انقلاب دیجیتال، امروزه امکان برنامه‌ریزی یک اقتصاد پیچیده با سهولتی غیرقابل تصور در سی یا چهل سال قبل وجود دارد. در دهه‌ی ۱۹۸۰، اتحاد جماهیر شوروی مجبور بود تولیدی را مدیریت کند که شامل حدود ۲۴ میلیون محصول مختلف بود. با این حال، دستگاه برنامه‌ریزی مرکزی تنها قادر به نظارت بر قیمت و کمیت ۲۰۰ هزار کالا بود و برنامه‌ریزی دقیق به حدود ۲۰۰۰ محصول محدود می‌شد. این محدودیت منجر به این می‌شد که کارخانه‌ها اهداف تعیین شده را تنها برای طیف محدودی از کالاها رعایت کنند در حالی که تولید سایر کالاها به صورت ناکارآمد و نامنظم انجام می‌شد. در بیست سال گذشته، پل کاکشات و آلین کاترل، به ترتیب ریاضی‌دان و استاد اقتصاد، نشان داده‌اند که چگونه فناوری‌های نوین اطلاعاتی می‌توانند بر بسیاری از محدودیت‌های فنی که برنامه‌ریزی مرکزی را در قرن گذشته آزار می‌داد، غلبه کنند. با استفاده از جداول مصرف بین بخش‌های مختلف زمان کار و توسعه‌ی الگوریتم‌های پیچیده، امروزه می‌توان سطوح بهره‌وری و تولید را به‌طور قابل توجهی افزایش داد. این ابزارها همچنین امکان مدیریت دقیق‌تر اثرات مثبت و منفی جانبی، مانند تأثیرات زیست‌محیطی را فراهم می‌کنند و باعث کاهش ضایعات و بهبود کارایی کلی نظام اقتصادی می‌شوند. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

Paul Cockshott e Allin Cottrell, *Towards a New Socialism, Spokesman, 1993*.

<sup>۱۱</sup> هدف از این پروژه ساخت یک سامانه‌ی تصمیم‌گیر غیرمتمرکز بود تا به مدیریت اقتصاد کمک کند. پروژه از چهار مدول تشکیل می‌شد: شبیه‌ساز اقتصادی، نوعی نرم‌افزار مشتری برای کنترل عملکرد کارخانه، اتاق فرمان و یک شبکه‌ی ملی از ماشین‌های تلکس که به یک رایانه‌ی اصلی متصل بودند. طراح اصلی سیستم، یک دانشمند بریتانیایی به نام استفورد بیر بود و سیستم، نظریات او را در مورد سایبرنتیک‌های سازمان یافته در مدیریت صنعتی، پیاده کرده بود. یکی از اهداف اصلی سیستم، انتقال قدرت تصمیم‌گیری در تشکیلات صنعتی به نیروی کار بود تا بتواند خودگردانی کارخانه‌ها را بهبود بخشد. پس از کودتای نظامی در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ این پروژه منحل و اتاق فرمان آن نیز نابود شد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باب بنگرید به مقاله‌ی یوگنی موروزوف با نام «[هوش مصنوعی دیگری ممکن است](#)».

<sup>۱۲</sup> Peter Frase, *Four Futures: Life After Capitalism*, Verso Books 2016.

<sup>۱۳</sup> Exterminismo

<sup>۱۴</sup> Aaron Bastani, *Fully Automated Luxury Communism*, Verso Books, 2019.